

جستاری در نظریه معماری و مراتب آن

دکتر حمیدرضا انصاری*

استادیار دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۴/۱۲، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۴)

چکیده:

امروزه هر رشته علمی به تعریفی از نظریه نیاز دارد که متناسب با آن رشته باشد. علی رغم اذعان به ضرورت شناخت و تعریف نظریه در معماری، منابع بسیار اندکی در این خصوص وجود دارد و هنوز وجه تمایز نظریه در معماری با نظریه در سایر رشته‌ها به دقت تدوین نشده است. این مقاله سعی دارد تا به این موضوع توجه نموده و ویژگی‌های نظریه معماری را بکاود. بدین منظور در ابتدا سعی گردیده تا منابع مکتوب در حوزه نظریه معماری بررسی شود. سپس واژه "نظریه" ریشه‌شناسی شده و تلاش گردیده تا بدین طریق معنای کهن این واژه آشکار شود. انواع نظریه‌ها از جنبه قطعیت و استحکام، در قالب سه دسته‌ی نظریه مبتنی بر برهان، نظریه مبتنی بر تجربه، و شبه نظریه طبقه بندی شده و وجوه اشتراک و افتراق هر دسته معرفی گردیده است. در ادامه، این دسته بندی در حوزه نظریه پردازی معماری مورد کنکاش واقع شده و سعی گردیده تا ویژگی و حوزه کاربرد هر یک از این دسته‌ها در معماری شناخته شود و با سایر رشته‌ها نیز مقایسه گردد، تا از این طریق بهتر بتوان به جایگاه نظریه در معماری پی برد و راهبرد و تدابیر بکار رفته در هر یک از آنها و نیز نحوه تاثیر گذاری آنها بر معماری را شناخت.

واژه‌های کلیدی:

نظریه معماری، مراتب نظریه، شبه نظریه، نظریه مبتنی بر تجربه، نظریه مبتنی بر برهان.

آن معماری که تنها بر تئوری و دانش
اتکا دارند، به شکار سایه رفته‌اند نه
ماده اصلی.^۱ (ویترویوس)

مقدمه

معماران را با خویش همراه سازند.
اگر مطالب مختلف تدوین شده در حوزه نظریه پردازی معماری
را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان شاهد وجود تکثری در میان
اندیشه‌های مطرح شده در این حوزه باشیم. این تکثر اندیشه‌ها
از دو وجه قابل تامل است. از یک سو اندیشه‌ها و آراء طرح شده
همسو نبوده و با وجود مشکلاتی واژه‌شناسانه، معناشناسانه، و
نیز بهره‌گیری از روش‌های التقاطی و عمومیت بخشی بدون
داشتن پایه‌های مستدل، به جای بسط یک توافق نظری به سوی
تفرق آراء گام برمی‌دارند (Love, 1996, 200). از سوی دیگر
نمی‌توان وحدت نگاهی را در خصوص چگونگی طبقه‌بندی
نظریه‌های مختلف شاهد بود^۱ (Johnson, 1994, XV-XVI).

تفاوت رشته معماری با سایر رشته‌ها ما را به سوالی راهبر
می‌شود که نظریه معماری چه ویژگی‌هایی دارد و چه وجوه
اشتراک و افتراقی با نظریه در سایر حوزه‌ها پیدا می‌کند.
پاسخگویی به این سوال می‌تواند نقشی کلیدی در تفکر خودآگاه
معماری ایفا نماید؛ زیرا که از این طریق، مسیر تولید نظریه
آشکارتر می‌گردد. برای پاسخ‌گویی به این سوال نیازمند آن
هستیم تا سه گام اصلی را در مقاله طی نماییم. در گام اول
می‌بایست منابع مختلفی که به موضوع نظریه پردازی در معماری
توجه داشته‌اند مورد بررسی واقع شوند تا بتوان از این طریق به
شناختی اجمالی از نظریه در معماری دست یافت. در گام دوم
سعی خواهد شد تا تعاریف مختلف از "نظریه" مطالعه شده و
مراتب مختلفی که می‌توان نظریه‌ها را در آنها جای داد ارایه گردد.
در گام آخر نیز سعی خواهد شد تا جایگاه نظریه معماری در میان
مراتب مختلف نظریه‌شناسایی و تعریف شود.

میان نقش معمار در دوره معاصر و عصر سنت تفاوت بنیادینی
وجود دارد. تا پیش از تحول عظیم پدید آمده در تمدن بشری که با
راهبری دکارت انجام گرفت و محوریت هستی را ذهن آدمی قرار
داد جهان در عالم دیگری به سر می‌برد و کلیت هستی را با
دیدگاهی دیگر بررسی و شناسایی می‌نمود. در این دوره، معمار
سنتی، اثر خویش را در پی کشفی می‌آفرید که به تبع آنات و
لحظه‌های مقدس بر وی رخ نموده بودند و هیچ اثری حاکی از ذهن
آفریننده‌اش نبود بلکه مثالی در عالم بالا داشته و آفریننده آن اثر،
در اصل یابنده و کاشف معانی و چیزهایی بود که بر وی مکشوف
می‌گردید و حقیقت تنها به مثابه منکشف شدن وجه وجود معنا
می‌یافت.

اما معماری مدرن حاصل تفکر مدرن است و معمار معاصر به
شیوه‌ای دیگر می‌اندیشد. در تفکر مدرن که ذهن انسان محور
هستی گردید، منشاء آفرینش اثر معماری نیز به این موضع منتقل
شد و حضور ناخودآگاه جای خویش را به حصول و شعور
خودآگاه انسانی داد. این خودآگاهی موجب تفکیک میان نظر و
عمل در معماری شد و نظریه معماری را بنیان نهاد. اکنون نظر و
عمل دو امر مجزای از یکدیگر به شمار می‌آیند و شکاف میان این
دو وجه، معماری را با مسایل نوینی روبرو ساخته است. بسیاری
از معماران از موضعی خارجی به معماری می‌نگرند و درباره آن
نظریه پردازی می‌کنند. این نظریه‌ها گاه جلوتر از محصول
معماری گام برمی‌دارد و هدایتگر جریانات و آثار معماری
می‌گردد. برخی از معماران بزرگ در ابتدا نظرات خویش را در
قالب طرح‌هایی اجرا نشده مطرح کرده و از این طریق سعی در
نشان دادن وجه کالبدی دیدگاه‌هایشان دارند تا بتوانند سایر

تاملی در منابع نظری معماری

ما به عنوان نظریات معماران بزرگ و یا مانیفیست سبک‌های
معماری می‌شناسیم از این جمله‌اند. در کنار این کتاب‌ها می‌توان
به کتاب‌هایی اشاره نمود که سعی در نظریه پردازی‌هایی جامع
درباره معماری دارند. برخی از آنها بر پایه نظر و تجربه شخصی
نگارندگانشان و برخی دیگر بر پایه دیدگاه‌های مختلف سعی در
انجام این کار داشته‌اند^۲. دسته دیگری از این مکتوبات نیز سعی
کرده‌اند تا از طریق جمع‌آوری اطلاعات پراکنده در معماری،
به‌کارگیری مانیفیست‌ها و شرح حال معماران مختلف، و یا
گردآوری نظریه‌های مختلف از طریق کنفرانس‌ها و یا گارگاه‌های
آموزشی، منابعی را فراهم سازند تا شاید بتوان از میان آنها به
ترکیبات معنادار و جامعی دست یافت^۳.

کتاب‌ها و منابعی که تحت عنوان نظری معماری شناخته
می‌شوند را می‌توان در دو دسته کلی جای داد: منابع نظریه
شناسی و منابع نظریه پردازی. آن دسته از منابعی که تحت عنوان
نظریه‌شناسی از آنها نام می‌بریم مطالبی هستند که در باب ماهیت
نظریه و نظریه پردازی نگاشته شده‌اند. نوشته‌های جان لنگ،
آلبرتو پریگومز، جانسن، هانو والتر کرافت، و مایکل هیز
نمونه‌هایی از این منابع به شمار می‌آیند^۴.

دسته دیگر از منابع را می‌توان منابع نظریه پردازی معماری
دانست. تعداد قابل توجهی از مکتوبات نظری معماری در این دسته
جای دارند. برخی از این مکتوبات توسط معماران مختلف و به
صورت پراکنده نگاشته شده و سعی داشته‌اند وجهی از معماری
را که از منظر آن معماران دارای اهمیت می‌باشد نشان دهند. آنچه

جدول ۱- دسته بندی منابع نظری معماری از منظر نوع و سطح توجه به نظریه در معماری.

تئیه‌هایی از منابع مکتوب	دسته‌بندی منابع نظری معماری	
(Preze-Gomez, 1983), (Heys, 2000), (Kruft, 1994), (Johnson, 1994), (Lang, 1987)	نظریه‌شناسی	
(Sharp, 1981), (Alexander, 1977), (Eisenman, 1976), (Gropius, 1956), (Le Corbusier, 1954, 1923), (Norberg-Schulz, 1965), (Scottbrown, 1971), (Tafari, 1969), (Venturi, 1966), (Wright, 1939), (Habermas, 1981)	نظریه‌پردازی	
(Antoniades, 1986, 1990), (Von Miess, 1986)	نظریه‌پردازی‌های جامع بر پایه نظر و تجربه شخصی	نظریه‌پردازی‌های جامع
(Broadbent, 1973, 1984), (Colquhoun, 1981, 1989), (Jencks, 1982, 1980, 1977, 1973, 1971), (Mitchell, 1990), (Rowe, 1976)	نظریه‌پردازی‌های جامع بر پایه دیدگاه‌های مختلف	
(Diani, Ingraham, 1988), (Whiteman, Kipnis, and Burdett, 1992)	گردآوری دیدگاه‌های مختلف	

(ماخذ: تنظیم توسط نگارنده)

"تئیون" (theion) می‌داند. "تئیون" به معنای "چیزهای مقدس" است. در واقع "تئیون" بازنمایی معنا و مفهوم سازمان مقدس طبیعت یا کیهان می‌باشد. "تئیون" به نوعی قداست طبیعت اشاره دارد در حالیکه "تئا" نوعی الهه مافوق طبیعی به شمار می‌آید (Harper, 2008).

ریشه‌شناسی واژه "تئوری" به ما نشان می‌دهد که بنیان این واژه در معنای کهن خود، نوری الهی و یا کیهانی است که بر جهان تابیده و انسان را قادر به مشاهده عالم می‌نماید. تحت لوای این نور، انسان می‌تواند به تفکر و تامل پرداخته و حقیقت پدیده‌های جهان را بکاود.

همانطور که اشاره کردیم، نظریه، تاملی فعال را جایگزین پذیرشی غیر فعال می‌کند. آن‌گونه که دیوید وانگ متذکر شده این گرایش به تامل فعال و آگاهانه را می‌توان مبنایی برای شکل‌گیری تمدن امروزی غرب به شمار آورد، زیرا که برای ساختارهای خردگرا اصالت قایل شده و به جای اینکه رفتارهای طبیعت و سایر امور را از طریق ساختارهای اسطوره‌ای توصیف نماید آنها را از مجرای خرد محض می‌شناسد (Groat & Wang, 2002, 73). هر چند که این خردگرایی ریشه‌هایی در دوره فلاسفه یونان دارد ولی با نظریات دکارت تمایز میان ذهن و عین شکل جدیدی به خود گرفت و نوع نگاه امروزی را پدید آورد.

این خردگرایی یکی از اجزای اصلی تمدن مغرب زمین به شمار می‌آید. کارل ریموند پوپر^۱ از آن تحت عنوان "سنت عقلی‌گرانه" نام می‌برد و معتقد است که این سنت از یونانیان به ارث رسیده است (پوپر، ۱۳۶۳، ۱۲۶). علم یونانی نیز، همچون فلسفه یونانی، یکی از فرآورده‌های این سنت بود، و نیز ضرورتی برای شناختن و فهمیدن جهانی که در آن زندگی می‌کنیم؛ و سنتی که توسط کسانی نظیر گالیله^۲ پایه‌ریزی شد، در واقع تجدید حیات همین سنت به شمار می‌آید.

کانت^۳ نقش تجدید حیات این سنت عقلی‌گرانه را در شکل‌گیری عالم مدرن بسیار مهم برمی‌شمارد و معتقد است که این مساله موجب شده تا موضع ما نسبت به طبیعت عوض شود. وی می‌گوید:

در تعریف نظریه

واژه نظریه در فارسی معادل "تئوری" (theory) در انگلیسی و "تئوریا" (θεωρία - theoria) در یونانی می‌باشد. لغت "تئوریا" از ریشه "تئوروس" (theoros) اخذ گردیده که به معنای "مشاهده‌گر و ناظر" است. لغت "تئوروس" خود از دو ریشه "تئا" (θέα - thea) و "هوران" (ὄραν - horan) ساخته شده است. واژه "تئا" به معنای "یک منظر" و واژه "هوران" به معنای "دیدن و مشاهده" می‌باشد (indo-european.nl) و به این طریق "تئوروس" معنای "انتخاب یک منظر برای نگاه کردن" را می‌دهد.

واژه "تئا" در یونانی به معنای الهه می‌باشد. "تئا" نام یکی از تایتان‌ها^۴ است که الهه بینایی و نور درخشان آسمان آبی در اساطیر یونان است. بر اساس داستان‌های اساطیری یونان، "تئا" با "هیپریون" ازدواج کرده و سه فرزند به نام‌های "هلیوس" (خورشید)، "سلنه (ماه)، و ائوس (طلوع) محصول این ازدواج است. در واقع می‌توان "تئا" را سرمنشاء تابش نور و روشنایی دانست. واژه "تئا" ریشه لغات متعددی در ادبیات یونان است. از این واژه، لغت "تئاستای" (theasthai) مشتق شده و از آن نیز لغت "تئاترون" (theatron) پدید آمده است. "تئاترون" علاوه بر ریشه‌ی "تئا" از ریشه دیگری تحت عنوان "تئاوامای" (theamai) ساخته شده که در لغت به معنای "نگاه دقیق، ادراک، تداوم نگاه، به دقت نظر افکندن در چیزی" می‌باشد. بنابراین می‌بینیم که چگونه این پرتو نور می‌تواند زمینه نگاه دقیق به جهان پیرامونی ما را فراهم آورد (wikipedia.org).

واژه "هوران" که ریشه‌ی دیگر "تئوروس" است به معنای "دیدن" می‌باشد و از لغت هندو اروپایی "ور" (wer) اخذ شده است. از این لغت، واژگان متعددی نظیر ware (آگاهی)، wrestle (کشتی گرفتن، گلاویز شدن)، warner (هشداردهنده)، ward (نگهداری کردن، توجه کردن)، wry (کنایه آمیز)، و wring (منحرف کردن، فشردن) مشتق شده است (indo-european.nl).

علاوه بر ریشه مذکور، برای لغت theory از ریشه دیگری نیز نام برده شده است. این ریشه شناسی منشاء لغت "تئوری" را

بررسی چگونگی پیدایش و رشد نظریه‌ها در علم می‌پردازد. او از "نظریه نورافکنی علم"^{۱۱} نام می‌برد؛ نظریه‌ای که بر اساس آن، علم خود پرتو تازه‌ای بر روی چیزها می‌افکند، و این به آن معنی است که نه تنها مسایل را حل می‌کند، بلکه در ضمن این کار چیزهای بیشتری به وجود می‌آورد؛ و اینکه نه تنها از مشاهده‌ها بهره‌مند می‌شود، بلکه راهنمای مشاهدات تازه می‌گردد (پوپر، ۱۳۶۹، ۱۵۷).

میشل فوکو^{۱۲} نقش نظریه در گذشته و امروز را متفاوت می‌داند. او در مباحثه‌ای با ژیل دولوز^{۱۳} پیرامون روشنفکران و قدرت اظهار می‌دارد که امروز دیگر توده مردم برای دانستن نیازی به روشنفکران ندارند، بنابراین نقش روشنفکران همچون گذشته تولید نظریه برای هدایت عامه نیست. نظریه را دیگر نمی‌توان تلاشی برای حصول آگاهی دانست بلکه تبدیل به جدالی برای تسخیر و گشودن راهی به سوی قدرت گردیده است. وی می‌گوید:

"نظریه همانند یک عینک نیست بلکه نظریه یک تفنگ است، آن فرد را در بهتر دیدن کمک نمی‌کند بلکه او را در بهتر جنگیدن یاری می‌رساند" (Merquior, 1985, 85).

نوشته‌های فوق نشان می‌دهد که انسان چگونه در طی چند قرن گذشته برای کشف و شناخت جهان پیرامون خویش و برای بهره‌گیری بیشتر و بهتر از جهان و طبیعت، مبنای دیگری برگزید و عقل و تجربه را راهگشای کار خود قرار داد. با تغییر نگرش به جهان و تحول در مبانی شناخت آدمی، او نیازمند تهیه نقشه‌هایی جامع و ساده بود تا بتواند با بهره‌گیری از آنها پدیده‌های موجود را تفسیر نماید و به این صورت نظریه و نظریه‌پردازی به معنای امروزین خود در حوزه اندیشه بشری جای خویش را پیدا کرد. از این رو لغت "تئوری" نخستین بار در سال ۱۶۱۳ میلادی مورد استفاده قرار گرفت و از سال ۱۶۳۸ واژه "تئوری‌پردازی" (theorize) و "تئوری" به معنای امروزین آن کاربرد یافت. (etymonline.com) این دوره تقریباً هم‌زمان با دوره "تجدید حیات علم" در اروپا می‌باشد، دوره‌ای که با تلاش اندیشمندان نظیر لئوناردو داوینچی، کپرنیک، کپلر، گالیله، و آندره و زال آغاز شد و توسط فرانسیس بیکن و رنه دکارت به اوج خود رسید^{۱۴}. نهضت تجدید حیات علم در ادامه مسیر خویش دو گرایش تجربه‌گرایی و خردگرایی را بنیان نهاد که هر یک روش و اصولی را برای تولید نظریه پیشنهاد نمودند.

مراتب نظریه

دسته‌بندی‌های متفاوتی برای نظریه‌ها مطرح گردیده است. گری مور آنها را به لحاظ وجوه کاربردی تقسیم‌بندی می‌کند. یک سوی این تقسیم‌بندی نظریه‌هایی با وجوه کاربردی گسترده می‌باشند که به عنوان مثال می‌توان به نظریه جاذبه نیوتن اشاره

"هنگامیکه گالیله گلوله‌های خود را بر سطح شیب‌داری نهاد تا با گرانشی که خود برگزیده بود بر روی آن رو به پایین حرکت کنند؛ هنگامیکه توریچلی چنان کرد که هوا وزنی را نگاه دارد که خود از پیش اندازه آن را با وزن ستونی از هوا با ارتفاع شناخته شده برگزیده بود؛ ... ناگاه نور سپیده‌دمی بر همه فیلسوفان طبیعی تابید. آنها دریافتند که عقل ما تنها چیزهایی را می‌تواند بفهمد که خود، آنها را بنا بر نقشه خویش ایجاد می‌کند؛ و اینکه ما باید طبیعت را مجبور کنیم تا به پرسش‌های ما پاسخ بگوید، نه اینکه خود را به ریشه‌های دامن طبیعت بیاوریم تا او ما را راهنمایی کند. چه مشاهدات اتفاقی محض که بدون نقشه از پیش طرح شده برای آنها صورت بگیرد، نمی‌تواند با ... یک قانون ارتباط پیدا کند - که عقل در صدد دست یافتن به آن است." (پوپر، ۱۳۶۳، ۲۱۹)

آنچه از کانت نقل شد نشان می‌دهد که وی چه اندازه خوب به این حقیقت توجه داشته است که ما باید از طریق فرضیه‌هایی با طبیعت روبرو شویم و از وی پاسخ پرسش‌های خود را بخواهیم؛ و اینکه، در صورت نبودن چنین فرضیه‌هایی، تنها می‌توانیم به مشاهداتی اتفاقی بپردازیم که از هیچ نقشه‌ای پیروی نمی‌کند و بنابراین هرگز نمی‌تواند ما را به یک قانون طبیعی رهبری کند. موضع جدید آدمی در عالم تنها در پی به کارگیری خرد محض و اصالت بخشی به یافته‌های آن قابل تفسیر می‌باشد، خردی که روش راه بردن آن را دکارت در رساله "گفتار در روش"^{۱۵} نگاشت و کانت به کارگیری آن را شعار روشنگری نامید.

کانت در کتاب "روشنگری چیست؟" درباره اندیشه روشنگری چنین آورده است که روشنگری عبارت است از آزادی انسان از قیومتی که خود وی یا حکومت بر او تحمیل کرده است و این قیومت، زاده ناتوانی آدمی در به کار بردن عقل خویش است. او می‌گوید که اگر این‌گونه قیومت نتیجه فقدان عقل نباشد، می‌توان آن را نتیجه فقدان جرات یا تصمیم برای به کار بردن عقل خود بدون کمک یک رهبر دانست، که از جانب خود شخص تحمیل گردیده است. وی در ادامه می‌افزاید:

"شجاع باشید و عقل خود را به کار اندازید! این شعار و رجز رزمی روشنگری است" (پوپر، ۱۳۶۳، ۲۱۹).

اگر قدری برواژه "نظریه" تامل نماییم، درمی‌یابیم که این واژه تنها در صورت جدایی ما بین ذهن و عین قابلیت تحقق دارد؛ زیرا که نظر افکندن لازمه تامل در چیزی، از بیرون آن چیز است و این یعنی همان تفکیک سوژه و ابژه‌ای که در مباحث فلسفی جایگاه ویژه‌ای دارد و به عنوان خصوصیت اصلی عالم مدرن شمرده می‌شود. این در حالی است که امروزه تعابیر متعددی از نظریه وجود دارد و حتی گاه تعبیری متدولوژیک از آن ارایه می‌گردد^{۱۶}. پوپر نیز در کتاب خود با عنوان "حدس‌ها و ابطال‌ها" به

حصول نظریه های مبتنی بر تجربه از طریق مشاهده و تجربه امور و در نهایت استنتاج و استقراء پدید می آید. "این نظریات بر پایه تجربیات علمی حاصل می شوند، و در واقع تعدد تصدیقات یا گزاره های شخصی صادق، مبنای استحصال تصدیقات کلی تعمیمی می شود؛ به عبارتی، روش اساسی چنین نظریاتی استقراء است" (ایرانمنش، ۱۳۸۴).

از آنجایی که در علوم تجربی به ندرت می توان به استقراء تام دست یافت و اغلب نظریه های پدید آمده مبتنی بر استقراء ناقص هستند، قطعیت و استحکام این نظریه ها نیز کمتر از نظریه های مبتنی بر برهان می باشد. هر چند که نتایج تحقیقات تجربی مبتنی بر استقراء ناقص نمی تواند صحت نظریه ها را ثابت نماید ولی بر میزان اعتماد دانشمندان به مفید بودن این نظریه ها اثر می گذارد. این عدم اتکا بر اثبات پذیر بودن نظریه های تجربی موجب می گردد تا آنها را از جنبه "ابطال پذیری" دسته بندی و ارزیابی نمایند. راهبرد پدید آوردن نظریه های مبتنی بر تجربه، "اول تحقیق بعد نظریه" می باشد. بر اساس این راهبرد "عقیده بر این است که در طبیعت الگوهای واقعی وجود دارد و کار دانشمند کشف آن الگوها، یعنی کشف قوانین طبیعت است" (قیومی، ۱۳۸۴).

بسیاری از آنچه ما تحت عنوان نظریه می شناسیم را نمی توان در زمره دو دسته ذکر شده از نظریه ها جای داد. زیرا که این نوع از نظریه ها دربردارنده خصوصیات و ویژگی ها، راهبردها، و تدابیر نظریه های مبتنی بر برهان و نظریه های مبتنی بر تجربه نمی باشند. اگر به حوزه های مختلف دانش بشری بازگردیم و به سیر تحول و پیشرفت جوامع نظری بیافکنیم می بینیم که آنچه موجبات چنین تحولاتی را پدید می آورند نظریاتی مبتنی بر آزمون های تجربی و اثبات پذیر نمی باشند. در حوزه هایی نظیر جامعه شناسی، سیاست، علوم اقتصادی، هنر و بسیاری دیگر از شاخه های علوم انسانی نظریات پیشرو و راهبر اثبات پذیر نبوده بلکه تنها از یک مقبولیت برخوردار می گردند. به عنوان مثال اگر گفته های مارکس^{۱۸} که یکی از تاثیرگذارترین نظریه پردازان در قرن گذشته بود را مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده می کنیم که این گفته ها در جهت تشریح و توصیف وضع موجود جوامع ارایه نگردیده، بلکه توصیفات وی از شرایط آن روز جوامع، در جهت پیش بینی آینده و یافتن راهی به سوی آن بود. در این مقاله از چنین نظریه هایی تحت عنوان "شبه نظریه" نام می بریم. انتخاب واژه "شبه نظریه" به جای واژگانی چون نظریات جدلی و یا نانظریه به دلیل نوع کاربرد و ویژگی آنها در حوزه معماری می باشد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. واژه "نانظریه" ی پوپر به گونه ای دارای وجه سلبی می باشد، لیکن شبه نظریه، خود را تا حدی مستقل از نظریه مطرح می دارد که می بایست به ویژگی آن بپردازیم تا بهتر بتوانیم آن را شناخته و محدوده اش را تعیین نماییم.

شبه نظریه ها بیشتر به توصیف، تبیین و پیش بینی می پردازند و از این طریق سعی دارند تا با ارایه بایدها و نیایدها،

نمود که قادر است افتادن یک سکه تا حرکات سیارات را شرح دهد و در سوی دیگر آن نظریاتی با دامنه کاربردی بسیار اندک می باشند. وی نظریاتی همانند فضای فردی، قلمرو و محدوده شخصی را نیز در زمره نظریه هایی با کاربردی میانه برمی شمارد (Groat & Wang, 2002, 80).

تقسیم بندی دیگری نظریه ها را به نظریه های علمی و نظریه های جدلی^{۱۵} دسته بندی می نماید و ویژگی نظریات جدلی را دارا نبودن قابلیت آزمون پذیری آنها می داند. اما پوپر به جای نظریات جدلی واژه "نانظریه"^{۱۶} را بکار می برد و معتقد است که نانظریه ها برخی از ویژگی نظریه ها را دارا نمی باشند.

دسته بندی دیگری نظریه ها را بر اساس عمق (قطعیت و استحکام) آنها مرتبه بندی می کند (ایرانمنش، ۱۳۸۴). اگر بخواهیم بر این اساس نظریه ها را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم می توانیم به سه دسته مختلف اشاره داشته باشیم: نظریه های مبتنی بر برهان، نظریه های مبتنی بر تجربه، و شبه نظریه ها^{۱۷}. می توان جهت گیری دو دسته اول را از نوع اثباتی و جهت گیری شبه نظریه ها را از نوع هنجاری دانست.

نظریه های مبتنی بر برهان، مبنایی خردگرایانه دارند. این دسته از نظریه ها بیشتر در حوزه فلسفه و سایر علوم عقلی کاربرد داشته و اغلب با استفاده از قیاس، برهان، استدلال و استنتاج شکل می گیرند. چنین نظریه هایی بر پایه آزمون ها پدید نمی آیند بلکه پس از پدید آمدن در عرصه عمل آزموده شده، اثبات یا رد گردیده و میزان حوزه نفوذ و گستره آنها تعیین می گردد. از آنجاییکه این نظریه ها بر امور بدیهی و استدلال عقلی استوار است و بر پایه استقراء نیز شکل نیافته اند نسبت به سایر گونه های نظریه از قطعیت و استحکام بیشتری برخوردارند. راهبرد پدید آوردن چنین نظریه هایی، "اول نظریه بعد تحقیق" می باشد. بر پایه چنین راهبردی در ابتدا "دانشمندان اوصاف خود را بر پدیده های مورد مطالعه حمل می کنند. از نظر معتقدان به این راهبرد، فعالیت علمی فرآیند ابداع نظریه ها (تدوین ایده ای در قالب اصول موضوعه یا فرآیند علی) است و سپس آزمون فایده آن ابداع" (قیومی، ۱۳۸۴).

دسته دوم نظریه هایی هستند که بر پایه آزمون، تحقیق و تجربه حاصل می آیند. اغلب نظریه های شکل گرفته در حوزه علوم طبیعی را می توان در زمره این گروه به شمار آورد. شاید بتوان بنیانگذار چنین نگرشی را فرانسیس بیکن دانست. او معتقد است که:

"مقصود اصلی از علم باید قدرت یافتن بر عمل باشد ... یعنی انسان با مشاهده و تجربه و مطالعه در امور طبیعت از قوانین آن امور آگاه می شود و چون آن قوانین را به دست آورد از آنها پیروی می نماید، و بر طبیعت چیره می شود. قوانین طبیعت را به مقتضای نیازمندی خویش استخدام می کند و آن را تابع اراده خود می سازد، به اختراعات نایل می شود و زندگانی خویش را بهبود می بخشد" (فروغی، ۱۳۱۷، ۱۱۳).

جدول ۲- مرتبه بندی نظریه ها و ویژگی آنها.

مراتب نظریه	جهت گیری	بنیان	راهبرد	تدابیر	هدف
نظریه مبتنی بر برهان	اثباتی	عقلگرا	اول نظریه بعد تحقیق	استدلال	شرح وضع موجود پدیده‌ها
نظریه مبتنی بر تجربه	اثباتی	تجربه‌گرا	اول تحقیق بعد نظریه	استقراء	شرح وضع موجود پدیده‌ها
شبه نظریه	هنجاری	آینده‌گرا	اول تحقیق بعد نظر و سپس تجربه	استنتاج و اقتناع	پیشنهاد وضع مطلوب

(ماخذ: نگارنده)

ارایه دلایلی برای گزاره های مذکور و تاثیرات آنها می نماید. برای پذیرفته شدن، هر نظریه بر پایه استدلال‌ات و یا آزمون در گسترش اثبات پذیری و یا به عبارتی دیگر عدم ابطال پذیری خود تلاش می کند. شرط دست یافتن به این امر، نظام مندی مراحل مختلف، از مرحله تولید فرضیه تا آزمون و در نهایت شکل دهی به نظریه می باشد.

اما شبه نظریات سعی دارند تا آینده را شناسایی نموده و از این طریق راهی نوین را بکشایند و به نوعی، راهبری اندیشه‌ها را برعهده گیرند. برای این قابلیت پیش بینی شبه نظریات واژه "اثر ادیپ" را از نوشته‌های پوپر وام می گیریم. او در کتاب "فقر تاریخگرایی" (Popper, 1957) به این مبحث می پردازد که چگونه برخی از این پیش بینی ها می توانند بر امور مورد پیش بینی خود تاثیر گذارده و آن ها را تغییر دهند. وی می گوید:

"در یک افسانه قدیمی، ادیپ ... پدر خویش را که هرگز ندیده بود به قتل می رساند و این نتیجه مستقیم پیش گویی بود که باعث شد پدرش وی را رها ساخته و از وی دست بکشد. به همین دلیل من نام "اثر ادیپ" را برای تاثیر پیش بینی ها بر وقایع پیش بینی شده پیشنهاد می کنم. (و یا به طور کلی برای تاثیر هر عاملی از اطلاعات که بر مواضع ارجاع شده توسط آن ها صورت می پذیرد)" (Broadbent, 1984).

بر اساس این توضیح، اثر ادیپ تنها یک پیش بینی ساده نیست، بلکه پیش بینی ای است که جهتی را برای موضوع تعیین نموده و آن را به همان سمت سوق خواهد داد. زمانی که این پیش بینی ها برخاسته از هوش و نبوغ مولف خویش باشند و در پی شناخت عمیق از شرایط اجتماعی و فرهنگی آن عصر و آن مکان حاصل آمده باشند، مورد پذیرش عموم قرار گرفته، تبدیل به شبه نظریه شده و نقش راهبری اندیشه‌ها را بر عهده می گیرند و به این طریق بر جهت آتی موضوع مورد پیش بینی خود تاثیر می گذارند.

پیدایش بسیاری از سبک‌ها در عرصه هنر و معماری نیز به پیروی از یک شبه نظریه صورت گرفته است. زمانی، مولد این شبه نظریه یک فرد و زمانی دیگر حلقه کوچکی از افراد بوده‌اند. آگاهی و اشراف چنین اندیشه‌هایی به شرایط اجتماعی و نیز نوع

نگرش خود را به وضع مطلوب دنیا شکل دهند. شبه نظریه ها منطق دقیق و موشکافانه نظریه های مبتنی بر برهان و نظریه های مبتنی بر تجربه را ندارند، بلکه قوت آنها در این است که انگیزش لازم برای اقدامات عملی را ایجاد می کنند. بنابراین می توان گفت که نظریه ها سعی در تشریح وضع موجود پدیده ها و یافتن علل و اصول شکل گیری آنها دارند، در حالیکه شبه نظریه ها در تلاشند تا وضعیت مطلوب را برای آدمی توصیف نمایند. به همین دلیل می بینیم که اغلب گفته ها و اظهارنظرهای انجام شده که به نوعی محرک جامعه به شمار می آیند در زمره شبه نظریه ها هستند. شبه نظریه ها کاربرد وسیعی در تمامی حوزه های مرتبط با طراحی دارند، زیرا که طراحی را نیز می توان نوعی پیشنهاد برای دستیابی به وضع مطلوب دانست. مراتب مختلف نظریه و ویژگی های آنها را به طور خلاصه می توان در جدول ۲ ارایه نمود.

وجه اشتراک و افتراق مراتب مختلف نظریه

یکی از تفاوت های اصلی نظریه و شبه نظریه نوع مواجهه آنها با موضوعات و موارد مورد بحث شان می باشد. نظریه ها اغلب در تلاش جهت شناسایی و پیدا نمودن عوامل رخ دادن پدیده های جهان هستند و بیشتر سعی در تشریح و توصیف این اتفاقات دارند. اغلب نظریه های علمی با چنین نگرشی شکل گرفته اند، شرح چگونگی حرکت اجرام آسمانی، شناسایی علت استقرار اشیاء بر روی زمین به تبع اثر جاذبه، توصیف نحوه رفتار نور و حرکت موجی یا ذره ای آن و بسیاری دیگر از نظریات علمی با چنین هدفی پدید آمده اند. به اجمال می توان گفت که نظریه ها (مبتنی بر برهان و یا مبتنی بر تجربه) از لحاظ موضوع ابتنای بر جهان واقع دارند و حوزه نفوذ آنها وضعیت موجود عالم پیرامونی ما می باشد؛ در واقع آن بخشی از عالم که با ابزار عقل محض و تجربه محسوس، دست یافتنی است. از لحاظ عناصر، نظریه در بردارنده یکسری گزاره ها و مشاهدات درباره برخی از جنبه های جهان هستی است که به شیوه ای خاص طبقه بندی شده است؛ و از جنبه ارتباط میان این گزاره ها، هر نظریه با بهره گیری از توصیفات انتزاعی، بنیادین و مفهومی سعی در

بازتر است.

- صحت و درستی نظریه‌ها از طریق اثبات پذیری و یا عدم ابطال پذیری آنها قابل بررسی است، ولی صحت شبه نظریه‌ها قابل ارزیابی نیست و گستره آنها تنها از طریق توان متقاعدسازی مخاطبان نشان تعیین می‌گردد.

نظریه و مراتب آن در معماری

همان‌طور که پیشتر اشاره گردید، نظریه، محصول عالم مدرن است که در پی فاصله گرفتن سوژه و ابژه حاصل آمده است. این ایجاد فاصله فرصتی را برای نظر کردن و تامل در موضوعات برای آدمی فراهم آورد که به پیدایش نظریه انجامیده است. از این رو نظریه در رشته‌های مختلف جایگاهی خاص یافته و تبدیل به یکی از شاخه‌های اصلی هر رشته گردیده است. امروزه هر سامانه علمی به تعریفی از نظریه نیاز دارد که درخور آن رشته خاص باشد. هنوز در برخی از حوزه‌های دانش بشری به ویژه حوزه‌های کاربردی، نظیر معماری، مخالفت‌هایی با این شاخه جدید به چشم می‌خورد که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

کیپنیس ضمن بررسی مشکلات پدید آمده در حوزه نظریه معماری، این مشکلات را حاصل ثانویه دانستن نظریه معماری دانسته و می‌گوید:

"طراحی معماری هرگز یک مورد از فلسفه کاربردی، دانش کاربردی، یا هنر کاربردی، نظریه سیاسی یا اجتماعی کاربردی نبوده و نیست. طراحی معماری هرگز سایر انواع ایده‌ها را واقعیت نبخشیده است. بنابراین مشکل اینجا نیست که نظریه سنتی معماری همیشه یک نظریه ثانویه بوده است، بلکه مشکل در اینجاست که آن به ظاهر ثانویه است، در حالیکه در حقیقت اینگونه نیست" (Whiteman, Kipnis, and Burdett, 1992, 158).

تاکید کیپنیس در بحث نظریه معماری بر روی این نکته است که نظریه معماری، خود موجودیتی مستقل از بحث نظریه در سایر حوزه‌های دانش بشری دارد و باید آن را به عنوان یک نظریه اولیه در نظر گرفته و مورد تحلیل قرار داد. وی به گونه‌ای سعی دارد تا تردید آشفته و عمیقی را در ذهن ما ایجاد کند که آنچه را ما به عنوان نظریه معماری پذیرفته‌ایم آن گونه که می‌اندیشیم نیست. وابسته دانستن نظریه معماری به نظریه در سایر حوزه‌ها^{۱۹} موجب گردیده که نقدهای فراوانی به نظریه معماری وارد شود در صورتی که اگر موجودیتی مستقل برای آن قابل شویم و بنیان‌ها و اصول خاص آن را پی بریزیم می‌توان جایگاهی مناسب را برای نظریه معماری پدید آورد.

در مقابل این نگرش که توجهی خاص را به نظریه معماری در بردارد دیدگاه‌های دیگری نیز به چشم می‌خورد که در جبهه

و عمق مفاهیمی که مورد نظر آنها است، توان راهبری را در میان گستره وسیع اندیشه‌ها به یکی از آنها داده و از این رو اثر ادیب را در آن پدیدار می‌سازد. به این طریق می‌توان گفت که این اثر در واقع تبدیل به یکی از ویژگی‌های اصلی شبه نظریات می‌گردد.

در بیان دسته‌بندی‌های مختلف ارایه شده از نظریه، از دسته‌بندی‌ای نام بردیم که نظریه‌ها را به دو بخش علمی و جدلی تقسیم می‌نماید. نظریه‌های جدلی بسیار شبیه آن چیزی است که ما آن را شبه نظریه نامیده‌ایم اما آنچه که موجب پیدایش تفاوت آنها با نظریه‌های علمی می‌شود، علاوه بر آزمون پذیر نبودنشان، در خود واژه "جدل" نهفته است.

دیوید وانگ در فصل چهارم از کتاب خویش که به موضوع ارتباط نظریه با روش می‌پردازد در میان نوشته‌های پل آلن جانسن (۱۹۹۴) واژه کلیدی "متقاعد سازی" را می‌یابد و معتقد است که این واژه می‌تواند جایگزینی بسیار مناسب برای "آزمون‌پذیری" به شمار آید. (Groat & Wang, 2002, 82-86) یک شبه نظریه بنا بر قابلیت متقاعدسازی، می‌تواند افراد متعددی را با خود همراه سازد. چنین قابلیت تنها در سایه شناخت دقیق زمینه و پیش‌بینی شرایط آتی حاصل می‌آید. شبه نظریه با بیانی منطقی و نیز با تکیه بر مسایل مورد توجه جامعه می‌تواند مورد پذیرش واقع شود و به دیگران انتقال یابد.

با این اوصاف می‌توان دید که نظریه‌ها و شبه نظریه‌ها از جنبه‌های مختلفی با یکدیگر شباهت دارند که عبارتند از:

- هر دو به جهان پیرامونی توجه دارند، نظریه‌ها به شرح و توصیف جهان موجود (اعم از معقول و یا محسوس) و شبه نظریه‌ها به جهان مطلوب.
- تمامی انواع نظریه‌ها با تکیه بر اصل "اقتصاد اندیشه" و یا "صرفه جویی در اندیشه" سعی در ارایه درک و شناختی کلی از پدیده‌های متعدد و متکثر دارند.
- نظریه‌ها و شبه نظریه‌ها از طریق عبارات و توصیفات انتزاعی، ساده و جامع ارایه می‌شوند.
- هر دو برای پذیرش و بقا نیازمند آن هستند که به شیوه‌های مختلف (منطقی و یا اقناع احساسی) مخاطبان را با خود همراه ساخته و توصیفی قابل پذیرش از جهان ارایه دهند.
- و جوه افتراق نظریه‌ها و شبه نظریه‌ها نیز عبارتند از:
- نظریه‌ها در تلاش برای تشریح و توصیف وضعیت موجود پدیده‌ها می‌باشند در حالیکه شبه نظریه‌ها سعی در پیش‌بینی وضع آتی و ارایه راه‌حلی برای دستیابی به وضعیت مطلوب دارند.
- جهت‌گیری نظریه‌ها عموماً اثباتی و جهت‌گیری شبه نظریه‌ها هنجاری است.
- راهبردها و ابزارهای دستیابی به نظریه‌ها استدلال و استقراء است در حالیکه شبه نظریه‌ها با استنتاج‌های فردی و نوعی اقناع احساسی شکل می‌گیرند.
- در شبه نظریه‌ها راه تفسیرهای گوناگون به نسبت نظریه‌ها

با پذیرش این تقسیم‌بندی میان تجربه و خرد، اغلب معماران خواهند گفت که پای بی‌هر یک از این دو جهان دارند، با اصولی که هدایتگر عمل است و تجاربی که تایید کننده صحت چنین عملی بوده و پشتوانه آن به شمار می‌آید. بنابراین می‌توان آنها را دارای رویکرد دو وجهی عملگرا - خردگرا برشمرد. از این رو معماری را نمی‌توان فارغ از وجه نظری آن مورد مطالعه قرار داد.

اکنون مناسب است که خصوصیات نظریه در معماری را مورد بررسی و تفاوت آن را با نظریه در سایر حوزه‌های دانش‌شناسایی می‌نماییم. استنلی فیش (Fish, 1989, 329) نظریه معماری را امری مجزای از عمل نمی‌داند بلکه نظریه را به صورت "گفتمان عمل" و یا "بیان عمل"^{۲۴} می‌خواند. بر اساس نوشته‌های فیش، نظریه نمی‌تواند هدایتگر عمل به شمار آید زیرا قواعد و رویه‌هایش بیش از تاریخ عمل معماری توان عمومیت‌یابی ندارد و نمی‌تواند شکل تازه‌ای به عمل بدهد زیرا به جای خنثی کردن علایق، خود از علایق برخاسته است و در آن پایان می‌پذیرد. البته این دیدگاه فیش، در خصوص فراتر نرفتن نظریه از عمل در معماری جای تردید دارد، زیرا که تاریخ معماری مدرن حکایتگر اندیشه‌هایی است که پیش از آثار معماری، آینده‌ای را برای معماری رقم زده‌اند و پس از خود به پیدایش یک مکتب مبتنی بر آن اندیشه انجامیده‌اند. جانسن نیز در خصوص نظریه معماری می‌گوید:

"دلمشغولی همیشگی من در مورد آنچه با عنوان نظریه‌های معماری می‌شنوم، می‌خوانم و می‌بینم این است که ممکن است در اساس نظریه نباشند، قابلیت تعمیم‌های کلی و جامع درباره معماری مرا به این نتیجه رسانده است که ... نظریه به چیزی گفته می‌شود که بیشتر با استدلال و ایده‌پردازی، اقناع دیگران را نسبت به باورها و ارزش‌های خاص هدف قرار دهد" (11, 1994, Johnson).

دیوید وانگ (Groat & Wang, 2002, 84-85) در شرح این گفته جانسن معتقد است که وی در این نوشته به تمایز مهمی در حوزه کلیت نظریه‌های معماری اشاره می‌کند. در مقابل نظریه‌های اثباتی که روابط علی و معلولی را با هدف پیش‌بینی پدیده‌ها می‌کاوند، نظریه‌های طراحی بیشتر به بحث مفهومی و جدلی متمایل می‌باشند. او می‌افزاید این دیدگاه جانسن که نظریه‌های معماری به دلیل کارکرد اقناع‌کننده، نظریه هستند، در محدوده خویش معنا دار است.

جان لنگ نیز نظریه معماری را از جنبه جهت‌گیری به نظریه‌های اثباتی و نظریه‌های هنجاری دسته‌بندی می‌کند (لنگ، ۱۳۸۱). او نظریه اثباتی را آن نظریه‌ای می‌داند که مبرا از ارزش‌دوری بوده و از سمت‌گیری‌های خاص اجتناب کند، به تحلیل‌های جایگزین توجه نموده، و قوانین روشن علمی را در مشاهده و تحلیل مد نظر داشته باشد. بنابراین نظریه اثباتی باید شامل تعاریف عملی^{۲۵}

مخالف قرار گرفته‌اند و به‌طور جدی حضور نظریه را در معماری مردود اعلام می‌دارند. به عنوان مثال جفری اسکات نظریه معماری را نوعی "گپ‌زدن"^{۲۶} دانسته و می‌گوید:

"نظریه که تلاش دارد تا معماری درست و غلط را بر پایه زمینه‌های خردگرایانه تعیین کند، یکی از ریشه‌های شرارت [کج‌روی‌ها و پرسه‌زنی‌های ذهنی] ما است. من تصور می‌کنم که نظریه، نوعی گپ‌زدن است که بر داربست برج بابل شکل گرفته است" (1924, 259-260, Scott).

کیپنیس در (Whiteman, et al., 1992, 167-169) آخرین تلاش‌های مخالفان نظریه را در مقاله مارک لیندر^{۲۱} با عنوان "نظریه معماری یک رشته [دیسپلین نیست]"^{۲۲} می‌یابد. لیندر نظریه معماری را یک گفتمان محدود می‌خواند که منابع ایده‌های آن بر پایه رشته‌هایی به غیر از معماری استوار است. رشته‌هایی نظیر فلسفه، علم و ریاضیات. او معتقد است که "هیچ نظریه‌ای وجود ندارد که معمارانه باشد بلکه آن تنها تلاشی است برای ایجاد یک معماری نظریه‌مند"^{۲۳}. نوشته‌های لیندر را می‌توان این‌گونه تفسیر نمود که او نظریه را مختص سایر رشته‌ها می‌داند و چیزی تحت عنوان نظریه معماری را نمی‌پذیرد و در واقع وی ماهیتی عملگرا برای معماری قایل است و معماری را دارای وجهی نظری نمی‌داند.

این جدال میان اهمیت دادن و اصالت بخشی به نظریه و بی‌توجهی به نظریه و اصیل دانستن تجربه و حرفه در معماری را می‌توان محصول جدال آشکار و دیرینه میان خردگرایی و تجربه‌گرایی دانست. تناقض میان خردگرایی و تجربه‌گرایی تمایز میان دو مفهوم از دانش یا علم است، که آن را به عنوان یک امر پیشینی و یا یک امر پسینی معرفی می‌کند. آلن کالکاهون در این زمینه می‌نویسد:

"در گستره‌ای که دانش یک امر پیشینی به شمار می‌آید، دانش تجربی در قالبی اتفاقی، نامکشوف و احتمالی پدید می‌آید. و در گستره‌ای که دانش یک امر پسینی بشمرده می‌شود، واژگان معکوس‌اند و آن دانش پیشینی است که نامطمئن می‌شود و متکی به نفوذ (قدرت)، ایده‌های دریافتی، و یا عادت می‌گردد. تاریخ نظریه‌پردازی معماری در دو‌یست سال گذشته داستان درگیری میان این دو مفهوم (برداشت) از دانش بوده است" (58, 1991, Colquhoun).

دانش پسینی در معماری، از تجارب و توالی آثار ساخته شده پیشین در گستره زمانی و مکانی حاصل می‌آید و ساختار نظری خشکی ندارد. واژگانی همچون گونه‌شناسی، ریخت‌شناسی و سبک‌شناسی از جمله واژگانی به شمار می‌روند که اتکای بر دانش تجربی در حوزه معماری دارند. اما بنابر تعریف، دانش پیشینی نیاز به رجوع به تجارب نداشته و حالتی گفتمانی گرفته و در حوزه نظریه باقی می‌ماند.

سرنوشت معماری را برای مدت زمانی چندین ساله رقم زدند. از سوی دیگر، ویژگی "متقاعدسازی" از چند وجه می‌تواند مبنایی برای شناسایی نظریه‌های طراحی به شمار آید. از یک وجه قابلیت اقناع‌کنندگی در نظریه‌های معماری می‌تواند معادل مفهوم "آزمون‌پذیری" در سایر نظریه‌ها باشد. می‌دانیم که نظریه‌های مبتنی بر برهان و نظریه‌های مبتنی بر تجربه جهت‌گیری اثباتی داشته و مبتنی بر اصل علیت می‌باشند و در نتیجه ایجاد پذیرش آنها در میان مخاطبان نوعی ضرورت منطقی به شمار می‌آید. این در حالی است که اغلب نظریه‌های معماری از جنس شبه‌نظریه بوده و بنابراین قابل اثبات علی نیستند، بنابراین نیازی به تأیید عقلی کلیه مخاطبان ندارند. چنین نظریه‌هایی مشروعیت خود را از تعداد زیاد مخاطبان‌شان می‌گیرند و این توان اقناع‌کنندگی، خود نوعی آزمون برای آنها به‌شمار می‌آید. وجه دیگر مورد توجه در قابلیت اقناع‌کنندگی، رابطه آنها با مفهوم "تعمیم‌پذیری" در نظریه‌ها است. در نظریه‌های جهت‌گیری اثباتی، تعمیم‌پذیری آنها - به دلیل عدم وابستگی شان به ویژگی‌ها و نگرش‌های نظریه پرداز -، وابسته به روش تحقیق و صحت پیوندهای علی میان گزاره‌های مختلف می‌باشد. لیکن در نظریه‌های معماری، تعمیم‌پذیری به میزان درک گسترده مخاطبان از تجربه‌ای که آن نظریه در تلاش برای اثبات آن است وابسته می‌باشد. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که قوت و توان نظریه‌های مبتنی بر برهان و تجربه، منتج از اعتبار درونی این نظریه‌ها است در حالیکه در شبه‌نظریه‌ها این امر وابسته به اعتبار بیرونی شان می‌باشد.

شاید بتوان گفت که بعد از شبه‌نظریه‌ها، نظریه‌های مبتنی بر تجربه جایگاه ویژه‌ای در معماری دارند. چنین نظریاتی با بررسی آثار ساخته شده در گستره زمانی و مکانی خاص سعی در یافتن اصول شکل‌دهنده این آثار دارند. دست‌یابی به مبانی نظری مستتر در آثار گذشته در قالب واژگانی چون گونه‌شناسی، ریخت‌شناسی و سبک‌شناسی، برخی از محصولات این نگرش می‌باشند. مواد مورد آزمون این نظریه‌ها، آثار ساخته شده و تاثیر آنها بر شیوه زندگی مردم می‌باشد. این نظریه‌ها از طریق شیوه‌های استقرایی از تفسیر و تحلیل موارد ذکر شده حاصل می‌آیند.

علی‌رغم "آزمون‌پذیری" که نقطه قوت نظریه‌های مبتنی بر تجربه می‌باشد، نقدهای فراوانی نیز بر این گونه نظریه‌ها وارد است. یکی از این نقدها به پیچیدگی موضوعات می‌پردازد. محیط و شیوه زندگی آدمی و به تبع آن شکل کالبدی معماری که ظرف این زندگی است بسیار پیچیده تر از آن است که بتوان آن را با محیط‌های آزمایشگاهی مقایسه نمود. به همین دلیل نظریه‌های مبتنی بر تجربه در بسیاری از موارد به دام تقلیل دادن متغیرهای گسترده و موثر بر معماری به متغیرهایی قابل کنترل و اندازه‌گیری می‌افتند. تعیین متغیرها نیز متأثر از دیدگاه پژوهشگر است و این امر می‌تواند صحت و درستی نظریه را به شکل جدی با مشکل مواجه سازد. بدین طریق می‌بینیم که نظریات مبتنی بر تجربه در حوزه معماری از قطعیت این گونه نظریه‌ها در سایر حوزه‌ها برخوردار نیستند.

متغیرها باشد و هیچ‌گونه ابهامی را در تفسیر واژه‌ها باقی نگذارد. البته لنگ به تفاوت میان رشته معماری با سایر رشته‌های علمی و به تبع آن نظریه اثباتی در معماری با نظریه اثباتی در این رشته‌ها اذعان داشته و می‌گوید:

"دانشمندان می‌توانند برای آزمون فرضیه‌ها از فنون تجربی استفاده کنند، ولی رشته‌هایی چون تاریخ و معماری ناچار به استفاده از روش‌های شبه‌علمی اند" (لنگ، ۱۳۸۱، ۱۶).

لنگ در ادامه می‌گوید که نقش نظریه‌ها بالا بردن درک ما از پدیده‌ها می‌باشد.

در پس تمامی دیدگاه‌ها و تقسیم‌بندی‌های انجام شده پیرامون نظریه معماری، می‌توان دسته‌بندی سه‌گانه نظریه‌های مبتنی بر برهان، نظریه‌های مبتنی بر تجربه و شبه‌نظریه‌ها را نیز در معماری مورد جستجو قرار داد. دو دسته که آن‌ها را می‌توان نظریه‌هایی با جهت‌گیری اثباتی نامید، بیانگر یک امر واقع بوده و به همین اعتبار قابل سنجش و آزمون هستند و تعریف دیگری که شبه‌نظریه نامیده‌ایم و از یک مشاهده اندیشمندانه و تامل برانگیز برخاسته، چند بعدی و چند معنایی بوده، قابلیت ارزش‌گذاری نداشته و از طریق همراه‌سازی مخاطبین با خود، جای خویش را در تاریخ معماری باز می‌کند. اغلب نظراتی که معماران معروف و تاثیرگذار بر معماری بیان نموده‌اند را می‌توان در این دسته جای داد. مباحثی که لوکربوزیه با عنوان جامعه صنعتی مطرح نمود و به تبع آن توانست معماری مدرن را پی‌بریزد خصوصیات یک نظریه را دارا نمی‌باشد؛ بلکه دقت در فضای موجود جامعه و پیش‌بینی جهت‌گیری آینده حرکت‌ها و جنبش‌های اقتصادی و اجتماعی وی را به پایه‌ریزی این اندیشه سوق داد. مشاهدات وی چندان ژرف بود که توانست معماران را متقاعد سازد که با وی در ساخت این معماری جدید همراه گردند.

ما پیشتر از اثر ادیپ به عنوان یکی از خصلت‌های اصلی شبه‌نظریه‌ها نام بردیم. به وضوح می‌توان این تاثیر را در شبه‌نظریات حوزه هنر و معماری مشاهده نمود. این امر به ویژه در عصر حاضر که سبک‌ها و گرایش‌های فکری و نظری وابسته به هنرمندان بزرگ گردیده، قابل شناسایی است؛ می‌بینیم که طرح‌های بسیاری از معماران، متأثر از اندیشه‌ها، سخنان و آثار برخی از معماران بزرگ است. اجرای آثار مختلف بر اساس یک اندیشه خاص اندک اندک معماری را به سوی اهداف آن نظریه سوق می‌دهد و از این رو، این پیش‌بینی خود نوعی محرک محسوب گردیده و جهان معماری را به دنبال خود می‌کشد. شاید زمانی که مجموعه ژرژ پمپیدو در پاریس توسط ریچارد راجرز و رنزو پیانو طراحی گردید کمتر تصور آن می‌رفت که پس از مدت زمان اندکی این توجه خاص به تکنولوژی، نمایان‌سازی و به رخ کشیدن آن، اینچنین در میان معماران جای خویش را باز کرده و تبدیل به یکی از سبک‌های اصلی دوران معاصر گردیده و آثار فراوانی در معماری سراسر دنیا را بیافریند. نمونه این اتفاق در معماری معاصر فراوان است. شاید بتوان موزه گوگنهایم اثر فرانک گری و پارک دلاوالت ساخته برنارد چومی را نیز در زمره آثار و اندیشه‌هایی دانست که به سرعت گسترش یافته و

نتیجه

محرك اصلی معماری در عصر مدرن به شمار آمده و در قالب بیانیه ها و یا الگوهای پیشنهادی طراحی بروز یافته اند. شبه نظریه‌ها با "متقاعد نمودن" مخاطبان خود و نیز توانایی "پیش‌بینی موثر"، جریانات مختلف معماری را پدید آورده و آنها را راهبری می نمایند. نظریه های مبتنی بر تجربه نیز دسته دیگری از نظریه‌های معماری هستند که امروزه در حوزه آکادمیک جایگاه ویژه ای یافته اند. این دسته از نظریه ها، روش های خود را بیشتر مدیون سایر رشته ها نظیر جامعه شناسی و روان شناسی می‌باشند و اغلب سعی دارند تا نظریه پردازی را در پی ارتباط معماری با سایر حوزه های وابسته جستجو نمایند. شاید بتوان گفت که نظریه های مبتنی بر برهان کمترین حضور را در میان نظریه های معماری داشته و حوزه کارکرد آن اغلب به مباحث زیبایی شناسی و فلسفه معماری تعلق دارد.

این مقاله سعی نمود تا ضمن شناخت و تعریف نظریه معماری، آنها را دسته بندی نموده و ویژگی هر یک را ارایه نماید. شاید از این طریق بهتر بتوان به جایگاه نظریه در معماری پی برده و راهبرد و تدابیر بکار رفته در هر یک از آنها و نیز نحوه تاثیرگذاری آنها بر معماری را شناخت.

نمودار ۱- مراتب نظریه و جایگاه آن در معماری.



(ماخذ: نگارنده)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ بسیاری از نظریه پردازان همانند هانو والتر کرافت (Kruft, 1994) معتقدند که نظریه معماری دربردارنده هر آنچه‌ای است که درباره معماری نوشته شده و از این رو شناخت نظریه‌های مختلف تنها در قالبی تاریخی امکان پذیر می‌باشد. پل آلن جانسن نیز در مقدمه کتاب "نظریه معماری: مفاهیم، زمینه‌ها و آثار" (Johnson, 1994, XV-XVI) بسیاری از کتاب‌های نگارش شده در این حوزه را مورد بررسی قرار داده و به مشکل نحوه طبقه‌بندی نظریه‌ها در آنها اشاره دارد. او بارزترین نمونه این مشکل را در کتاب نجدت تیمور (Teymur, 1982) می‌یابد.
- ۲ آلبرتو پرزگومز در مقدمه کتاب "معماری و بحران علم مدرن" (Preze-Gomez, 1983) تا حدی به این موضوع پرداخته و نشان داده که چگونه نظریه در عصر مدرن به یک امر متدولوژیک تقلیل یافته است. جان لنگ نیز در کتاب "آفرینش نظریه معماری" کلیه نظریه‌ها را در دو دسته اثباتی و هنجاری طبقه‌بندی نموده و سعی کرده تا خصایص این دو دسته را به دقت شرح دهد. مقدمه کتاب‌های مایکل هیز (Heys, 2000) و هانو والتر کرافت (Kruft, 1994) نیز هر یک به طریقی ماهیت نظریه معماری را مورد بحث قرار داده‌اند و شاید جامع‌ترین کتاب را در این باره بتوان کتاب جانسن (Johnson, 1994) دانست.

- ۳ از آنجایی که این کتابها مطالب خود را از دیدگاهی خاص دسته‌بندی و ارائه کرده‌اند در پوشش دادن موضوعات نظری از جامعیت لازم برخوردار نمی‌باشند، ولی می‌توان آنها را به عنوان منابع باارزشی در حوزه نظریه معماری مورد مطالعه قرار داد.
- ۴ در میان بسیاری از این گونه نوشته‌ها، کتاب "بازساختاربخشی به نظریه معماری" نوشته مارکو دیانی و کاترین اینگرهام (۱۹۸۸)، و "استراتژی‌هایی در تفکر معمارانه" نوشته جان ویتمن، جفری کیپنیس، و ریچارد بوردت (۱۹۹۲) بیانگر آغازگاه‌های نوینی از توصیفی نظری هستند که از گستره وسیعی از ادبیات مرتبط با سایر رشته‌ها - به غیر از معماری - بهره گرفته‌اند.
- ۵ تیتان یا تایتان به یونانی (Τίτάν) نام یکی از نژادهای ایزدان در اساطیر یونانی است. تایتان‌ها ایزدان نیرومندی بودند که در عصر طلایی فرمانروایی می‌کردند. تایتان‌ها فرزندان اورانوس و گایا هستند. البته اورانوس و گایا فرزندان دیگری هم به نام‌های سیکلوپ‌ها و هکاتونکایرها داشتند. ۱۲ تایتان اصلی و بعضی فرزندان آن‌ها تایتان نامیده می‌شوند. جهت اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:
- فاطمی، (۱۳۵۴)، افسانه‌های طلاهای المپ، تهران، دانشگاه ملی.
 - راجر لسنلین گرین، (۱۳۷۵) اساطیر یونان، تهران، انتشارات سروش.
- ۶ Karl Reimund Popper (1902-1994)
- ۷ Galileo Galilei (1564-1642)
- ۸ Immanuel Kant (1724-1804)
- ۹ Discourse on Method
- ۱۰ جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع کنید به مقدمه کتاب (Preze-Gomez, 1983).
- ۱۱ Searchlight theory of science
- ۱۲ Michel Foucault (1926-1984)
- ۱۳ Gilles Deleuze (1925-1995)
- ۱۴ جهت اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: فروغی، محمد علی (۱۳۱۷)، سیر حکمت در اروپا، صص ۱۰۹-۱۰۳.
- ۱۵ Polemical
- ۱۶ Pseudo theory
- ۱۷ البته ایرانمنش (۱۳۸۴) از دسته دیگری تحت عنوان فوق نظریه نام می‌برد که در واقع همان تصدیقات بدیهی، اصول متعارف و اصول موضوعه هستند. ما در این مقاله به دلیل آنکه این دسته از نظریه‌ها از ویژگی‌های سایر دسته‌ها برخوردار نیستند و بیشتر از جنس مسایل و امور بدیهی و بنیادین برای نظریه‌پردازی به شمار می‌آیند آنها را در این دسته بندی جای ندادیم. ایرانمنش همچنین به جای شبه نظریه‌ها از عبارت نظریه‌های هنجاری بهره گرفته است. این عبارت را در نوشته‌های لنگ (۱۳۸۱) نیز می‌توان یافت. این نام گذاری بر پایه بنیان شکل گیری آنها می‌باشد، لیکن از آنجاییکه این دسته از جنبه شیوه حصول به آنها تفاوتی بنیادین با دو دسته دیگر دارد نام شبه نظریه را برگزیده ایم که تاکید بر این وجه تفاوت دارد.
- ۱۸ Karl Marx (1818-1883)
- ۱۹ امروزه بسیاری سعی دارند تا معماری را از منظر دانشی دیگر مورد بررسی قرار داده و تعریف نمایند. این امر باعث می‌گردد تا معماری تنها از یک منظر جزئی مورد بررسی واقع شود. بر پایه این روش ارابه شناخت جامع و کاملی از معماری هرگز تحقق پذیر نمی‌نماید.
- ۲۰ Chatter
- ۲۱ Mark Linder
- ۲۲ Architectural Theory Is No Discipline
- ۲۳ "is not a theory that is architectural, but is an attempt to make architecture theoretical"
- ۲۴ Talk of practice
- ۲۵ Operational

فهرست منابع:

- ایرانمنش، محمد (۱۳۸۴)، جستارهایی در تعریف، شرح و مراتب نظریه، نشریه صفا، شماره ۴۱، سال پانزدهم، ۲۰-۴.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۶۳)، حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- دکارت، رنه (۱۳۱۷)، گفتار در روش راه بردن عقل، در سیر حکمت در اروپا، نگارش محمد علی فروغی (چاپ هفتم ۱۳۷۹)، انتشارات زوار، تهران.
- فروغی، محمد علی (۱۳۱۷)، سیر حکمت در اروپا، جلد یک، (چاپ هفتم ۱۳۷۹)، انتشارات زوار، تهران.
- قیومی، مهرداد (۱۳۸۴)، ساختار نظریه و الفبای نظریه پردازی، نشریه صفا، شماره ۴۰، سال پانزدهم، ۱۲۲-۱۲۸.
- لنگ، جان (۱۳۸۱)، آفرینش نظریه معماری، ترجمه علیرضا عینی فر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- Alexander, C., et al. (1977), *A Pattern Language*, Oxford University press, London.
- Antoniades, A.C. (1986), *Architecture and Allied Design: An Environmental Design Perspective*, (2nd Edition), Dubuque, Iowa, Kendall/Haunt.
- Antoniades, A.C. (1990), *Poetics of Architecture: Theory of Design*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- Broadbent, G. (1973), *Design in Architecture: Architecture and the Human Sciences*, John Wiley and Sons Ltd, Chichester.
- Broadbent, G. (1984), *Design and Theory Building*, in Nigel Cross (ed.), *Developments in Design Methodology*, London, John Wiley and Sons Ltd. pp 277-290.

- Colquhoun, A. (1981), *Essays in Architectural Criticism: Modern Architecture and Historical Change*, Mass. Oppositions Books, MIT Press, Cambridge.
- Colquhoun, A. (1989), *Modernity and the Classical Tradition: Architectural Essays 1980-1987*, (edition 1991), Mass. MIT Press, Cambridge.
- Diani, M. and Ingraham, C. (eds.) (1988), *Restructuring architectural Theory*, Threshold. Vol. IV, Spring. Published in 1989 by Northwestern University Press, Illinois, Evanston.
- Eisenman, P. (1976), *Post-Functionalism*, *Oppositions*, No. 6, Fall.
- Fish, S. (1989), *Doing What Comes Naturally: Change, Rhetoric, and the Practice of Theory in N.C. Durham*, Literary and Legal Studies, Duke University Press, London.
- Habermas, J. (1981), *Modern and Postmodern Architecture*, (Lecture 1981), new translation in Habermas, *The New Conservatism*, 1989.
- Harper, Douglas. (2008), *Online Etymology Dictionary*, [<http://www.etymonline.com/index.php?term=theory>]. Retrieved on 2008-07-18.
- Heys, K.M. (2000), *Architecture, Theory, since 1968*, Mass. MIT Press, Cambridge.
- Groat, L. and Wang, D. (2002), *Architectural Research Method*, John Wiley & sons Ltd, London.
- Gropius, M. (1956), *Scope of Total Architecture*, Allen and Unwin, London.
- Jencks, C. (1982), *Kings of Infinite Space: Frank Lloyd Wright & Michael Graves*, Academy Editions, London.
- Jencks, C. (1980), *Late-Modern Architecture*, Academy Editions, London.
- Jencks, C. (1977), *The Language of Post-Modern Architecture*, Academy Editions, London.
- Jencks, C. (1973), *Modern Movement in Architecture*, Harmondsworth, Pelican Books, England.
- Jencks, C. (1971), *Architecture 2000: Predictions and Methods*, Studio Vista, London.
- Johnson, P.A. (1994), *The Theory of Architecture: Concepts, Themes and Practices*, John Wiley & sons Ltd, London.
- Kruft, H.W. (1994), *A History of Architectural Theory: from Vitruvius to the Present*, Princeton Architectural Press, New York.
- Lang, J. (1987), *Creating Architectural Theory: The Role of Behavioral Sciences in Design*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- Le Corbusier (1954), *The Modular: A Harmonious Measure to the Human Scale Universally Applicable to Architecture and Mechanics*, (2nd edition), translated by P. de Francia and A. Bostock, Mass. MIT Press, 1968, Cambridge.
- Le Corbusier (1923), *Towards a New Architecture*, translated by F. Etchells, Architectural Press, 1970. London.
- Love, T. (1996), *The implications of social, environmental and ethical factors for design theory*, in Mark Andrew Groves and Susan Wong (eds.), *Design for People*, PAPER96, People and Physical Environment Research, Australia, Cowan University, pp. 199-205.
- Merquior, Jose'G. (1985), *Foucault*, Fontana Press, London.
- Merriam – Webster's Collegiate Dictionary (1993),
- Mitchell, W.J. (1990), *Logic of Architecture: Design, Computation and Cognition*, Mass. MIT Press, Cambridge.
- Norberg-Schulz, C. (1965), *Intentions in Architecture*, Mass. MIT Press, Cambridge.
- Popper, K.R. (1957), *The Poverty of Historicism*, Routledge, London.
- Preze-Gomez, A. (1983), *Architecture and the Crisis of Modern Science*, Mass. MIT press, Cambridge.
- Rowe, C. (1976), *The Mathematics of Ideal Villa and Other Essays*, Mass. MIT Press, Cambridge.
- Scott G. (1924), *The Architecture of Humanism: A Study in History of Taste*, Architectural Press, (Second edition, 1980), London.
- Scottbrown, D. (1971), *Learning From Pop*, Casabella, pp. 359-360, December 1971.
- Sharp, D. (1981), *Sources of Modern Architecture: A Critical Bibliography*, Granada Publishing, London.
- Tafari, M. (1969), *Toward a Critique of Architectural Ideology*, *Contropiano*, No. 1, January-April 1969.
- Teymur, N. (1982), *Environmental Discourse: A critical analysis of environmentalism in architecture, planning, design, ecology, social sciences and the media*, Question Press, London.
- Venturi, R. (1966), *Complexity and Contradiction in Architecture*, Museum of Modern Art, New York.
- Von Miess, P. (1986), *Elements of architecture: From Form to Place*, Routledge & Kegan Paul, London.
- Wright, F.L. (1939), *An Organic Architecture: The Architecture of Democracy*, The Sir George Watson Lectures of the Sulgrave Manor Board, Lund Humphries, London.
- Whiteman, J., Kipnis, J. and Richard Burdett, (eds.) (1992), *Strategies in Architectural Thinking*, Mass. MIT Press, Cambridge.
- [web-1] indo-european.nl
- [web-2] wikipedia.org
- [web-3] etymonline.com